ناسزا، افترا، تهدید و ارعاب

شیوه‌های کهنه‌ی احزاب "نوین"

همه ما با شیوه‌های کهنه‌شده‌ی عناصر ارتجاعی که سود عقاید را با ناسزاگویی و افترازنی و مبارزه سیاسی را با تهدید و ارعاب جایگزین می‌کنند، آشنا هستیم. این‌که درون نیروهای مدعی ترقی‌خواهی نیز چنین شیوه‌هایی مورد استفاده قرار بگیرد، شاید اسباب تعجب باشد. فراموش نکنیم که امثال حزب توده و اکثریت، اپورتونیسم بازاری مذهبی مجاهدین و بسیاری از جریانات مائویستی در ایران همواره و هرجا که از قافیه کم آورده‌اند، از توسل به این "هنر" جاودانی عقب‌افتادگی کوتاهی نکرده‌اند. اگر شرایط برای استفاده از این روش در جامعه ما آماده نبود، رژیم آخوندی نیز قادر نمی‌بود آن را به یکی از ابزار اصلی حکومتی تبدیل کند. اینها را همه می‌دانیم. اما اگر تصور می‌کردید که پس از این همه سال و پس از تجربه خیانات این رژیم، دست‌کم نیروهای مدعی چپ دیگر از این‌گونه روش‌ها استفاده نخواهند کرد، اشتباه می‌کنید. "حزب کمونیست کارگری ایران" بویژه در همین یکی‌دوسال اخیر، نشان داده‌است که نه تنها از طرفداران پروپاقرص این شیوه است که با افزودن برداشت جدیدی از "فن" طرح تهدید و ارعاب شاید به دسته متخصصین و "نوآوران" این "هنر" نیز پیوسته باشد. اطلاعیه مطبوعاتی (۲۱ فوریه ۹۸) اعظم نم‌گویان، از کادرهای رهبری این حزب، شایستگی نمایش در موزه ارتجاع آخوندی را بسقد کسب کرده‌است.

در این نوشته، در پاسخ اسماعیل خویی که ظاهرا، به گفته نویسنده، در جلسه ۲۰ فوریه انجمن قلم در لندن، "حزب ما را حزب بیتاره‌ها" خوانده و "استقلال خود را از سپاست و سیاسیون" اعلام کرده، نویسنده‌ی عربی فنون چندگانه حرفه بسیار کهنه و تاریخی فحاشی را به‌نمایش درآورده است. ما، البته، از این گفته خویی (اگر چنین گفته) دفاع نمی‌کنیم و تداوم این‌گونه حملات به چپ را نیز از دست‌آوردهای همان هنرهای انحطاطی محسوب می‌کنیم. اما، آیا جواب این گفته فحاشی است؟ فقط مشاهده کنید چه‌ها گفته شده.

نخست، خویی به "لاشه فربوت ارتجاع ادبی" و "شاعر والا ارتجاع" ملقب شده که با "شگرد و قیحانه"اش او در ضمن با "وقاحتی بی‌نظیر" از بحث طرفداران حزب جلوگیری کرده‌است. سپس، در "اثبات" ناسزاها، با استفاده از افتراهای گوناگون بمثابه نقل و ثبات بحث، اعلام شده که او "همواره شمشیر در دست در خدمت ارتجاع مذهبی مسیحیت و اسلام رکاب زده" اپرسیدنی است، چرانه مذهب یهود!؟). "هربار دهان باز کرده مذهب و زن کشی و خرافه پرستی را اشاعه داده" و "برعلیه ما وسایر آزادیخواهان و مردم ایران" با رژیم آخوندی "بیعت رسمی" کرده و "درکنار لپنهای دهن‌دریده و چاقو کشان اسلامی" قرار دارد. ایا باید مخالفت با گفته خویی، هر چند بی ربط و نادرست، بدینگونه بیان شود؟

نویسنده، اما، به فحاشی به خویی اکتفا نمی‌کند. انجمن قلم، کانون نویسندگان، سایر نویسندگان مرده و زنده، و کل "صنف هنرمند ایرانی" نیز با همین چماق سرکوب شده‌اند. اگر خویی به اینها تعلق دارد، پس همه مستحق این چماق‌اند. یکمنه‌ی نویسنده، اولا، استقلال از سیاست و سیاسیون "عادت و سنت مالوف" همه‌ی هنرمندان ایرانی است او نه اینک چرا این همه در میانشان بدام حزب توده و مجاهدین افتادند). ثانیا، کانون نویسندگانش نیز مشکوک است چرا که امثال غلامحسین ساعدی را "تعظیم شان" و سیمین دانشور را "مقنعه و چادر بسر" به "دستبوس امام والا مقام" فرستاد. ثالثا، فعالیت این عده نیز چیزی نیست جز تلاش برای "جمع‌آوری آبروی باخته شده آنان در کارزار سیاسی‌ای که فعالین حزب کمونیست کارگری ایران در اوشای آن به‌راه انداخته‌اند". و اگر تصور می‌کنید این کار واقعا "راز" برای حزب کافیست، اشتباه کرده‌اید. همانطور که گفتیم حزب خود "نوآور" نیز هست. در خاتمه، نویسنده کل کانون نویسندگان و هنرمندان ایرانی را تهدید کرده که "فکری بحال خودشان" بکنند و تصور نکنند که "یک مرزبندی سطحی و یک اعلام مخالفت آنکی" با رژیم آنان را از این کار زار حزب مصون نگه‌خواهدداشت. "خویی اخر خط است". اگر شما سایر هنرمندان دست از این "سنت مالوف" نشستید، حزب نیز "حساب بقیه" شما را از امثال خویی جدا نخواهد کرد.

ما این "اطلاعیه" را صمیمه کرده‌ایم که اگر نکته‌ای از این "کارزار سیاسی" جا افتاده دیگران خود قضاوت کنند. بعلاوه، قبل از این اعتراض، با رفقای "حزب" در محل تماس گرفتیم که مبادا نوشته جعلی باشد. ظاهرا نوشته جدی است. پس این نمونه‌ای است جدی از روش نبرد سیاسی حزبی مدعی نوآوری و پیشرفت. امروزه، حتی در چارچوب فرهنگ عادی بورژوایی، این روش محکوم شده تلقی می‌گردد. حتی در سطح قانونی در میان برخی از حزبیات بی قانون اپوزیسیون ایرانی. اما، همانطور که مشاهده می‌کنید، توسل به شنیع‌ترین روش‌های "نبرد سیاسی" کماکان ادامه‌دارد. اما، چرا؟ چرا نباید با محکوم کردن این شیوه‌ها و طرد عناصری که مروج آن‌اند، نشان دهیم که ما در صفوف خود چنین شیوه‌هایی را تحمل نخواهیم کرد؟ و چرا نباید خود اعضای چنین حزبی، هر چند که مخالفتشان با درد و عقیده‌ای جدی باشد و یا هرچند که وحدت درونی‌شان "از این حرف‌ها بالاتر" باشد، بتوانند با محکوم کردن این روش به بلوغ سیاسی اپوزیسیون و کل جامعه مدنی کمک کنند؟ و از همه مهمتر، اگر امیدیم و واکنشی از طرف اعضای حزب جز ادامه‌ی همین روش مشاهده نشد. آیا نباید سئوال کنیم، پس این چگونه حزبی است که عضویت در آن مانع این می شود که حتی یکی از اعضای آن بتواند در سطح فعالیت علنی و روزمره سیاسی درست را از نادرست تشخیص دهد و این روش کهنه را محکوم کند؟ گفتنش ساده‌است. در یک جمله، "ما این روش بحث را محکوم می‌کنیم".

اتحاد چپ کارگری - واحد لندن - ۲۸ فوریه ۹۸

B. M BOX 2688, LONDON, WC1N 3XX, ENGLAND